

## اهمیت خانواده در دنیای امروز

سخن از خانواده و نقشهای آن است. در دنیای امروز افراد بسیاری از نقشهای خانواده سخن می‌رانند و معتقدند که در شرایط کنونی دنیا نقش انتقال میراث فرهنگی را تنها خانواده بر عهده ندارد، بلکه در کنار خانواده، مدرسه و در کنار هر دو وسایل ارتباط جمعی قرار گرفته است و هر کدام کودک را در بمبارانی از اندیشه و پیام قرار می‌دهند. حتی برخی تا آنجا پیش می‌روند که ادعا می‌کنند روزی خانواده

سخنرانی ایراد شده در دومین کنگره سراسری انجمنهای اولیاء و مربیان

سلام بر همهٔ مربیان تاریخ، همهٔ آنان که در راه ساختن انسانها همت گماردند و آن را رسالت خویش دانستند.

سلام بر پدران و مادرانی که از موهبت الهی داشتن فرزند برخوردار شدند و خانه را گلزار عشق ساختند. آنان که نخستین الفبای محبت را بر لبان فرزندان نشان می‌نهند و آنان که نخستین گامهای نونهالان را در راه زندگی راهبری می‌کنند.



# نقش خانواده در جامعه کنونی

دکتر باقر ساروخانی



کوچکترین اعوجاجی پیدا می‌کند، به همان نسبت در سلامت جامعه اعوجاج ایجاد می‌شود. بنابراین خانواده و جامعه در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگرند و سلامت هر دو متضمن سلامت یکدیگر است.

یکی از محققان به نام "سزارحیم" اعتقاد دارد که حتی طرز شیردادن طفل در روحیه او تا پایان زندگی تأثیر خواهد گذاشت و محقق دیگری به نام "گورر" براین باور است که طرز قنداق کردن کودک نیز در شخصیت او تأثیر می‌گذارد. بنابراین نکات و ظرایفی که کمتر بدان توجه می‌شود، در ذهن و روان کودک آثار پایدار باقی می‌گذارد.

هماهنگی ارزشها میان خانواده، مدرسه و رسانه‌ها

اولین نکته‌ای که در این قسمت مطرح

مضمحل خواهد شد. ولی به رغم این اندیشه‌ها باید گفت که خانواده هرگز نخواهد مرد. خانواده با طبیعت انسان پیوسته است و جزء اساسی‌ترین نیازهای جامعه به شمار می‌آید. امروزه با اینکه بسیاری از نقشهای خانواده را واحدهای دیگر به عهده گرفته‌اند، اما خانواده هنوز هم حساسترین و دقیق‌ترین تأثیرات را بر فرزندان جامعه داراست و تحقیقاتی که انجام گرفته میزان تأثیر خانواده را نشان می‌دهد.

انسان شناسان تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌گویند نحوه پرورش طفل، کلید فهم جامعه است. اگر می‌خواهید بدانید که جامعه سالم است یا ناسالم، به خانواده در آن جامعه نگاه کنید. به زبان دیگر، چنانچه خانواده سالم نباشد، امکان سلامت اجتماعی نیست. حتی بعضی با رسم نمودار مدرّجی می‌گویند سلامت جامعه همان قدر تأمین می‌شود که سلامت خانواده تأمین است، و آنجا که خانواده

می‌شود، هماهنگی ارزشها و قدرت قضاوت فرد است. همان طور که بیان شد در دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، انسان در معرض انواع گوناگون پیامها از سوی خانواده، مدرسه و رسانه‌ها قرار دارد. آنچه برای کودک، حساس و لازم است هماهنگی میان این منابع ارزش است. اگر قرار باشد مدرسه نوعی از ارزش را به کودک انتقال دهد، خانواده نوعی دیگر و رسانه‌ها نوع سوم را، به یقین این امر برای تعادل روانی کودک مضر خواهد بود. کودک نیازمند یک محیط ارزشی هماهنگ، گرم و مکمل یکدیگر است. از نظر عاطفی کودک دوست ندارد معلمش را در خانه به سخره بگیرند، همان گونه که دوست ندارد رفتار پدر و مادرش در مدرسه مورد تمسخر واقع شود؛ چرا که به همه آنان علاقه‌مند است. بنابراین هرگونه عدم هماهنگی میان خانه و مدرسه روان حساس و ظریف کودک را دچار نابسامانی و تردید می‌کند. تصور کنید که در مدرسه به کودک بگویند شستن دستها قبل از غذا خوردن، برای حفظ سلامت و بهداشت فردی لازم است، ولی در خانه به کودک گفته شود که این کار ضرورتی ندارد، چرا که پدر بزرگ او هیچ وقت دستهایش را نشسته و سالهاست که سالم زندگی می‌کند... این یعنی ناهماهنگی و نتیجه آن پدید آمدن اولین جوانه‌های تردید در ذهن کودک است. بدین ترتیب محیط زندگی و تربیت کودک نابسامان و ناهنجار می‌شود و دنیای آرام و لطیف عاطفی او آسیب می‌بیند. از نظر آموزشی هم وضع به همین منوال است. یعنی اگر آموزش در خانه، مدرسه و رسانه‌ها به گونه‌های مختلفی صورت پذیرد، به یقین کودک دچار سردرگمی خواهد شد؛ چرا که او

بنابراین ضروری است که در نخستین سالهای زندگی کودک محیطی امن از نظر عاطفی برای او ایجاد کنیم و لذا ناچاریم پیامهایمان را باهم هماهنگ کنیم تا کودک را از سردرگمی نجات دهیم. اما این امر همیشه میسر نخواهد بود و این هماهنگی ارزشی به تدریج باید رو به تعدد و تنوع ارزشها بگذارد. کودک ما باید آرام آرام وارد مراحل تازه زندگی شود و به بلوغ روانی برسد. و کودک زمانی به بلوغ روانی می‌رسد که می‌تواند مانند یک انسان بزرگسال به قضاوت درباب اندیشه‌های گوناگون بنشیند. به عبارت دیگر کودک باید به تدریج مظهر این کلام الهی بشود: "فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ، فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ" - بشارت بندگان خدای را که

## خانواده و درونی سازی ارزشهای اجتماعی

درونی سازی ساختن هنجارها، مستلزم راه طولانی آموزش است. برای روشن شدن مطلب مثال ساده‌ای می‌زنیم: مادری به فرزندش می‌گوید که از فردا باید غذا را با قاشق بخوری و اگر این کار را نکنی، کتک خواهی خورد. بچه نیز از ترس کتک هر طور که باشد غذا را با قاشق می‌خورد. اما این راه انتقال میراث فرهنگی به کودک نیست؛ همان گونه که این راه جامعه پذیر کردن کودک نیست. بهتر این است که بتوانیم انگیزه‌های درونی کودک را تقویت کنیم تا خودش به هنجارهای اجتماعی توجه کند، فلسفه این هنجارها را بشناسد و بپذیرد و خود حارس و نگهبان این هنجارها باشد. به طور کلی این یک اصل تربیتی است که:

آب کم جو، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست  
به بیان دیگر به جای اینکه کودک را مجبور به انجام کاری بکنیم، با او به گفت و گو بنشینیم و راز درستی این هنجارها و قواعد را به او بیاموزیم. با قاشق غذا خوردن، درست و به موقع آمدن، نظم را رعایت کردن، تکالیف را به خوبی انجام دادن و... موازین یک جامعه است که هم به نفع کودک و هم به نفع جامعه می‌باشد. بنابراین اگر کودک فلسفه این هنجارها را بفهمد و درک کند، دیگر نیازی به فحش و کتک و لنگه کفش نیست. وقتی که "ژان ژاک روسو" کتاب مهم "امیل" را می‌نوشت بدین نکته تأکید داشت که: به جای اینکه آموزه‌های اجتماعی را بر کودک تحمیل کنیم، آیا بهتر نیست که از درون او

اندیشه‌ها و ارزشهای گوناگون را بشنوند و از بین آنها بهترین را انتخاب کنند. کودک باید کم‌کم بیاموزد که در برابر ارزشهای مخالف بتواند دست به انتخاب بزند. بدین ترتیب هماهنگی ارزشها در سالهای نخستین زندگی کودک و تعدد و تنوع ارزشها در سالهای بعد به آماده ساختن جوانی برومند می‌انجامد که می‌تواند بین اندیشه‌ها جست و جو کرده، بهترین آنها را برگزیند.

## خانواده و زمان اجتماعی

جامعه شناسان به این نکته توجه بسیار دارند که دنیای امروز، دنیای بسیار پر تحرکی است. شاید در طول تاریخ بشری هیچگاه حرکت اجتماعی این چنین پرشتاب نبوده است. بعضی معتقدند که زمانهای دنیای امروز، زمانهای انفجاری و بسیار سریع است. بنابراین بیان گهربار علی علیه السلام که "فرزندان خود را برای زمان آنان تربیت کنید"، در زمان ما بهتر از هر زمان دیگر مصداق می‌یابد.

ما پدران و مادران معمولاً عادت داریم که خود را با فرزندانمان مقایسه کنیم. به عنوان مثال می‌گوییم در کودکی ما چه گذشت و حالا برای فرزندانمان چه می‌گذرد و یا برای ما چه کردند و حال ما برای فرزندانمان چه می‌کنیم و... در این میان یک امر الزامی است و آن شناخت واقعیات زمان و پذیرش آنهاست. به بیان دیگر باید فرزندانمان را برای فردا تربیت کنیم؛ برای فردایی که در آن باید برای مواجهه با بسیاری از حوادث برخیزند و همین امر انطباق با واقعیات جدید زمان است.

است و درصدد آن نباش که دریابی چه کسی است که آن پیام را مطرح می‌کند." در واقع ما کودکی را در نظر داریم که می‌تواند به ماهیت پیام توجه کند؛ حتی اگر به قول سعدی بردیوار نوشته شده باشد و صاحب نقش را هم نشناسد.

فراموش نکنیم که اگر قرار باشد اندیشه‌ها، ارزشها و هنجارها را به روان و ذهن کودک تحمیل کنیم، او نیز با جامعه فردا در آشتی نخواهد بود و دربرابر هنجارهای آن خواهد ایستاد. ما نیازمند کودکانی خود اتکا هستیم؛ آنان که می‌توانند راههای درست و نادرست را از هم تشخیص بدهند و راه درست را برای تمامی زندگی انتخاب کنند و در راه درست زندگی اصرار ورزند. بنابراین درونی ساختن ارزشهای اجتماعی امری حیاتی است.

دنیای تربیت، دنیای عظیم و با شکوهی است؛ دنیایی که در آن انسان در برابر کودکی قرار می‌گیرد که لایتناهی است. یعنی هم می‌توان از این کودک انسانی مجرم و در نهایت فاسد تربیت کرد و هم انسانی در اوج تعالی. کودک انسان قابل انعطاف‌ترین موجودات عالم است و بدین لحاظ کار بزرگ آموزش آغاز می‌شود.

همتی بدرقه راه کن ای طایر قدس

که دراز است ره مقصد و من نوسفرم  
سخن از گلستان خانه و مدرسه است و همه  
آنان که راه زندگی را در آموزش قرار دادند و  
آموزش را رسالت نخستین خود دانستند تا  
بهترین گلها را تحویل دامان جامعه دهند.

یارب این نوگل خندان که سپردی به منش

می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش

کمک بگیریم؟ و یا به جای اینکه در مقابل او بایستیم و شخصیتش را خرد کنیم، بهتر نیست که اعتقاد وی را نسبت به موازین اجتماعی برانگیزیم؟ پدر یا مادری که اصلاً حاضر نیست چرا بشنود، خودش را یک قدرت برتر می‌داند و در خانه باید هرچه می‌گوید بی‌چون و چرا اجرا شود، یقیناً کودک سالمی به بار نخواهد آورد. حافظ این مسأله را چنین می‌بیند:

این چه شوری است که در دورقمر می‌بینم

همه آفاق پراز فتنه و شرمی بینم

دختران را هم جنگ است و جدل با مادر

سپران راهمه بدخواه پدر می‌بینم

به یقین در چنین وضعی تنازع و کشمکش

بسر می‌خیزد؛ چرا که ما می‌خواهیم خود و

اندیشه‌های خود را بر فرزندانمان تحمیل کنیم و

آنان به طور قطع از این تحمیل آزاده خاطر

می‌شوند. کودک نمی‌تواند هیچ واکنشی در برابر

پدر و مادرش نشان دهد؛ او ضعیف است و هر

لحظه تحمل می‌کند، ولی روان کودک تا چه حد

می‌تواند تحمل کند و سالم بماند؟ و سرانجام او

شخصیت نابهنجاری پیدا می‌کند که بهتر است

آن را "شخصیت قدرت نگر" بنامیم. یعنی

کودک در برابر پیامهایی که دریافت می‌کند، به

پیامی توجه می‌کند، آن را می‌پذیرد و بدان عمل

می‌کند که درکنارش قدرت قرار بگیرد. چنانچه

پیامی از سوی یک انسان ساده ارائه شود، آن را

به تمسخر می‌گیرد، ولی اگر پیام از جانب یک

شخص برجسته و قدرتمند دریافت شود،

هرقدر که پیام نادرست باشد و هرچه هم بدان

بی‌اعتقاد باشد، خواهد گفت: عجب پیام

آموزنده‌ای!! آیا چنین شخصیتی سالم و

بهنجار است؟ هرگز!! یکی از معصومین (ع)

می‌فرماید: "بشنو از هرکس هرآنچه درست